تـاریخ ایـران: شماره ۶۴/۵، بهار ۱۳۸۹
Iran History: No 64/5, Spring 2010

جایگاه علما در دستگاه قدرت دورهٔ صفویه (دوران شاه عباس اول، شاه‌صفی و شاه عباس دوم)*

قباد منصوربخت[۱] سید محمد طاهری مقدم[۲]

چکیده

پس از ورود برخی از علمای شیعه به حوزهٔ سیاست در دورهٔ شاه تهماسب اول، مرحلهٔ جدیدی در مناسبات علما و فقهای شیعی آغاز شد. این مناسبات اگرچه در دورهٔ شاه اسماعیل دوم با وقفه‌ای کوتاه مدت مواجه گردید، ولی هیچ گاه قطع نشد و در طی دورهٔ صفوی تداوم یافت. مسئله این است که آن بخش از علما و فقهای شیعه که در دورهٔ شاه تهماسب وارد صحنه سیاسی شده بودند و حتی شاه برخی از آن‌ها (از جمله محقق کرکی) را اختیاری در امور سیاسی بخشیده بود و از جنبهٔ نظری نیز همان طور که منابع اشاره کرده‌اند به حق علما برای حکومت اذعان داشته است، چرا و تحت چه شرایطی از دورهٔ عباس اول تا پایان دورهٔ عباس دوم به‌رغم تداوم همکاری با صفویان نتوانستند جایگاهی را که محقق کرکی کسب کرده بود، باز یابند. در این مقاله با روش تحقیق تاریخی و با تکیه بر منابع اصلی به بررسی موضوع پرداخته و تلاش شده است به مسائل مطرح شده پاسخ داده شود.

بر اساس یافته‌های تحقیق در زمان شاه عباس اول مناسبات بین علما و دستگاه قدرت در مدار مشخصی قرار گرفت و شـاه با تضعیف نیروهای قزلباش، قدرت را در دسـتان خود متمرکز ساخت و نیز از مداخله علما در امور سیاسی ممانعت به عمل آورد. شاه عباس هیچ گونه مداخله‌ای را که قدرت مطلقه‌اش را با چالش مواجه کند، نمی‌پذیرفت. علما نیز شرایط جدید را پذیرفته و علاوه بر همکاری عملی با شـاه، به تأیید مشـروعیت حکومت او مبادرت ورزیدند و این روند تقریباً تا پایان دوره شاه عباس دوم تداوم یافت و این شاه نیز هم چون جدش کوشید با قدرت مطلق حکومت کرده و در عین حال علما را در خدمت خود و حکومت صفوی نگه دارد و از آنها در نیل به اهداف سیاسی بهره‌مند گردد.

واژگان کلیدی: مناسبات قدرت، روحانیان شیعه، حکومت صفوی، دین و سیاست.

The position of ulama in the Safavid reign (The period of King Abbas I, King Safi, and King Abbas II)

Ghobad Mansourbakht[3] Seyed Mohammad Taheri Moghadam[4]

Abstract

After the entering of Shiite ulama into politics during the reign of king Tahmasp I, a new stage in the history of Shiite ulama and jurisprudence relations with Safavid kings began. These relations never stopped during the Safavid dynasty, although it experienced a little gap in the reign of King Ismail II. During the reign of king Abbas I, these relations have entered a predetermined domain and after the weakening of the Qizilbash, he has centralized power into his own hands. He controlled Shiite ulama and jurisprudence and also prevented them from entering the political matters. The ulama not only agreed on this new situation, they also cooperated with him by accepting regional positions and confirming his legitimacy. This process continued until the end of the reign of King Abbas II. The king, like his ancestor, tried to rule with absolute power and to keep the ulama at the service of himself and the Safavid state and, in this way, to use them for his own political goals.

Keywords: relations of power, Shiite ulama, the Safavid dynasty, religion and politics.

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی *تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۳/۱۸

۲. دکترای تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام‌نور ایلام.

3. Assistant Professor of History, department of history, Shahid Beheshti University (Shahid Beheshti University, G.C.,) Email: g_mansourbakht@sbu.ac.ir

4. Ph.D in History Shahid Beheshti University, Assistant Professor of History, department of history, Payam Noor University of Ilam.

www.SID.ir

طرح مسأله

شـکل‌گیری حکومت صفوی باعث ایجاد مسائل و تحولاتی جدید در اندیشه سیاسی شیعه شد. پس از آن که علما و فقهای شـیعه در آغاز حکومت صفوی و رسـمیت یافتن مذهب تشـیع با مسـائلی از جمله مشروعیت یا عدم مشروعیت حکومت شیعی صفوی مواجه شدند، در دوره‌های بعد نیز در همین مسیر مسائل جدیدی بروز و نمود یافت. با توجه به این که در دورهٔ شاه عباس اول علما و فقهای شـیعه بیشـتر از دوره‌های قبل به همکاری عملی و تأیید نظری مشـروعیت صفویان مبادرت ورزیدند؛ مسأله این است که چرا و تحت چه شرایطی تا پایان دوره عباس دوم نتوانسـتند جایگاه پیشـین خود را باز یابند و شاه عباس چگونه توانست آن‌ها را در خدمت خود و حکوت صفوی نگه دارد و اصولاً جایگاه علما و فقهای شـیعه در این دوره بر چه اساسـی تعریف شده بود؟

در رابطـه به موضـوع پژوهش حاضر مقاله یا پژوهش مسـتقل وجود ندارد، امـا در آثار برخی محققان اشـاراتی به برخی موارد شـده است؛ راجر سیوری در کتاب *ایران عصر صفوی*، سید هاشم آقاجـری در کتـاب *مقدمه‌ای به مناسـبات دین و دولت در ایران عصر صفـوی* و منصور صفت‌گل در کتـاب *سـاختار نهاد و اندیشـه دینی در ایران عصـر صفوی* به روابط علما بـا حکومت صفوی اشاراتی کرده‌اند. رسول جعفریان در اثر *صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست* و سید محمدعلی حسـینی‌زاده در *علما و مشـروعیت دولت صفوی* عملکرد و اندیشهٔ علما و نقش آنها در مشروعیت حکومت صفوی را بررسی کرده‌اند.

جایگاه علما از مرگ شاه طهماسب تا روی کار آمدن شاه عباس اول

با مرگ شـاه تهماسـب اول در سـال ۹۸۴ قمری (۱۵۷۶م)، حکومت صفوی گرفتار هرج و مرج و جنگ داخلی برای کسـب قدرت شـد. اسـماعیل دوم فرزند و جانشـین تهماسب مناسـبات حسـنه‌ای با صاحب‌منصبان سیاسی و دینی نداشت و سـلطنت کوتاه مدت وی بیشتر به عرصه رقابت با این عناصر (امرای قزلباش و علمای مذهبی) تبدیل شد. نکتهٔ حائز اهمیت در دورهٔ حکومت وی علاوه بر درگیری‌اش با سـران قـزلباش و سـعـی در محدود کردن قدرت آن‌ها، سیاسـت مذهبی وی است و بیش از آن که به گرایش‌های مذهبی وی مرتبط باشـد، ناشی از دیدگاه سیاسـی وی و متأثر از سال‌هایی بود که وی در قلعه قهقهه زندانی بود. تقریباً تمام منابع اتفاق نظر دارند که شـاه اسـماعیل دوم در تشیع سست اعتقاد

Archive of SID

www.SID.ir

بوده‌است.[۵]

سیاست مذهبی اسماعیل دوم مبنی بر جلوگیری از لعن خلفا، کوتاه کردن دست امرای قزلباش، قطع سیورغالات علما و طرد علمای برجسته و گرایش به علمایی که به قول اسکندر بیک «تهمت‌زدهٔ تسنن» بودند، دوره صفوی را در رابطه با مناسبات بین علمای شیعی و حکومت با وقفه‌ای کوتاه مدت مواجه کرد، ولی ناکامی وی نشان داد که شرایط جامعه برای ایجاد چنین تغییری آماده نیست و تشیع توانسته است ریشه‌هایی عمیق در جامعهٔ ایرانی بدواند. پس از اسماعیل دوم شکافی که در روابط علما با حکومت صفوی ایجاد شده بود، از میان رفت. حسن بیک روملو اظهار می‌کند که پس از مرگ شاه اسماعیل دوم «امرای درگاه، سرداران سپاه، وزرای عالی جاه و اکابر و ائمه دین... روی به در گاه آوردند.[۶] ولی ضعف و ناتوانی محمد خدابنده باعث شد بار دیگر اختلافات صاحب‌منصبان، برای کسب قدرت نمایان شود. اختلافات نیروهای قزلباش مصادف شد با مشکلات اقتصادی که بواسطه بذل و بخشش‌های اولیه شاه به وجود آمده بود. علاوه بر مشکلات داخلی، تهاجمات خارجی عثمانی‌ها در غرب و ازبک‌ها در شرق اوضاع حکومت صفوی را به مرحله بحرانی رسانید. در این شرایط علما ترجیح دادند بیشتر نقش واسطه میان جناح‌های درگیر بر سر کسب قدرت را ایفا کنند. نمونه‌هایی از این وساطت در برخی منابع آمده‌است.[۷] ولی این مناسبات حسنه شاه با امرا و علمای برجسته نتوانست ضامن بقای حکومت وی باشد. اوضاع سیاسی کشور بویژه از جنبهٔ سیاست خارجی و تهاجمات گسترده و اشغال بخش‌های عظیمی از مناطق غرب کشور، بزرگان به‌ویژه امرا و علمای برجسته را متقاعد کرده بود که با حمایت از فرزند شاه محمد خدابنده، عباس اول، برای نجات کشور که به نوعی نجات مذهب تشیع نیز به حساب می‌آمد، تدبیری بیاندیشند.

شاه عباس اول و رهبری دینی و دنیوی

اوضاعی که شاه عباس اول هنگام به سلطنت رسیدن با آن مواجه بود، از همهٔ ابعاد بوی ناامیدی

---

۵. حسن بیک روملو، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران: بابک، ۱۳۵۷)، ص ۶۴۷؛ اسکندر بیک، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به‌اهتمام ایرج افشار، جلد۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷)، ص۲۱۳؛ ابوالحسن قزوینی، *فوائد الصفویه*، به کوشش مریم میراحمدی (تهران:مؤسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۳۳.

۶. روملو، ص۶۵۱.

۷. اسکندر بیک، ج ۱، ص ۳۶۹؛ قاضی احمد قمی، *خلاصه التواریخ*، تصحیح دکتر احسان اشراقی، ج ۲ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳)، ص ۸۶۷.

Archive of SID

www.SID.ir

می‌داد. در صحنهٔ داخلی طی ۱۲ سال که از مرگ شاه طهماسب می‌گذشت، قدرت پادشاه به نحو چشمگیری کاهش یافته بود. در منابع به اختلافات ترک و تاجیک، داعیهٔ امراء قزلباش برای کسب قدرت و تمایلات گریز از مرکز آنها اشاره شده‌است. اسکندر بیگ اشاره می‌کند: «ده سال متجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود و بعضی از جهلای لشکر و سران سپاه و معتبران طوایف از جهالت و نادانی و تیره رایی خودرأی گشته، دو گروه شده بودند و دامن حسن عقاید ایشان به لوث نااخلاصی آلوده شده و در هر سری، سودایی پدید آمده بود.»[۸]

از نظر سیاست خارجی تقریبا تمام ایالات غربی و شمال غربی به اشغال عثمانیان درآمده بود. در شرق هم نیمی از ولایت خراسان مورد تاخت و تاز ازبکان بود. شاه عباس بلافاصله پس از رسیدن به قدرت اقدامات خود را آغاز کرد. وی تصمیم گرفت ابتدا اوضاع داخلی را سروسامان دهد، پس از آن به نبرد دشمنان خارجی همت گمارد. بر این اساس او ابتدا امرای سرکش پایتخت را از دم تیغ گذراند و سپس خود را از دست مرشد قلی‌خان استاجلو خلاص کرد. قتل برخی سران قزلباش از جمله مرشد قلی‌خان که قاضی احمد قمی علل و چگونگی آنرا تشریح کرده است،[۹] نشان می‌دهد که شاه عباس بنا نداشت با تنبیه برخی سران قزلباش موضوع را فیصله دهد. مهم‌ترین مسأله برای وی روشن کردن این موضوع برای سران قزلباش بود، که اگر چه آنها او را به تخت رسانده بودند، وی در نظر نداشت، آلت دست آنها شود. وی اندیشه تغییرات اساسی در معادله قدرت را در سر داشت و با علم به اهمیت نیروهای قزلباش در حکومت صفوی، چاره‌ای جز تضعیف قدرت آنها ندید. اسکندر بیک می‌نویسد که پس از شورش برخی امرای قزلباش شاه عباس چنین گفت:

> شما ملازم این درگاهید اگر حرف دولتخواه به گوش شما رسد... قاعده آنست که به ما عرض کنید که بهر چه فرمان ما صادر گردد بعمل آورید بخودسر در میانهٔ قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب عصیان و طغیان است و بملاحظهٔ آنکه مبادا اندیشهٔ دیگر نموده و سودای دیگر در سر داشته باشند دفع ایشان بر ذمت همت دانسته بجهه آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده گردد.[۱۰]

---

۸. اسکندر بیک، ج ۲، ص ۱۱۰۱ـ۱۱۰۰.

۹. قاضی احمد قمی، ج ۲، ص۸۸۳.

۱۰. اسکندربیک، ج۲، ص۳۸۳ـ۳۸۲. وی همچنین به برخورد سخت‌گیرانه شاه عباس با امرای افشار و ذوالقدر اشاره می‌کند و می‌گوید: «لشکر افشار را که سودای خودسری در سوایدای خاطرشان نقش‌پذیر گشته هنوز عادت سابقه را فراموش نکرده‌اند عموما مورد عتاب وخطاب و مواخذه گردانید... طوایف ذوالقدر که سالها حکومت فارس کرده بودند بجریمهٔ آنکه لشکر کم آورده بودند مورد عتاب و خطاب گشته الکای مذکور از بنیادخان و امراء ذوالقدر تغییر یافته...» اسکندربیک، ج۲، ص۴۵۷ـ۴۵۸.

Archive of SID

www.SID.ir

بنابر همین اندیشه بود که شاه عباس تصمیم به جایگزینی نیروی جدیدی به جای آنها گرفت؛ نیرویی که تمام وابستگی‌شان شخص شاه باشد و بدین صورت قدرت را در دستان خود متمرکز نماید. تغییرات بلادرنگ آغاز شد و پایگاه نیروهای قزلباش تضعیف شد؛ وی حتی عناصر معنوی این گروه یعنی صوفیان را که صبغهٔ دینی داشتند، از میان برداشت. اسکندر بیک به قتل برخی صوفیان اشاره کرده است.[۱۱] به دنبال این اقدام برق‌آسا شاه عباس اول توانست جایگاه پادشاه را که تضعیف شده بود، به بالاترین مرحله خود در دوره‌ی صفوی برساند. بی‌شک سفرنامه‌نویسان اروپایی که در مورد قدرت مطلقهٔ پادشاهان ایران اظهار نظر کرده‌اند، به دوران سلطنت شاه عباس اول عطف توجه داشته و حتی برخی به صراحت از وی نام برده‌اند. کمپفر ضمن مقایسه‌ای بین شاه صفوی با تزار روس، سلطان عثمانی و فرمانروای گورکانی هند، اشاره می‌کند: «شاه صفوی ایران از حقوقی کاملاً نامحدود و مستقل در اعمال قانون برخوردار است»[۱۲] و قدرت وی را از فرمانروایان فوق به مراتب بیشتر می‌داند. شاردن به فرمان‌برداری مطلق ایرانیان از دستورات شاه اشاره می‌کند[۱۳] و تاورنیه توضیحات مفصلی دربارهٔ قدرت مطلقه پادشاه ایران ارائه می‌دهد[۱۴] و سانسون نیز به توصیف قدرت مطلقهٔ او می‌پردازد.[۱۵]

به این ترتیب، اقدامات شاه عباس اول باعث افزایش قدرت شاه گردید. اگر چه وی هیچ گاه هم چون جدش شاه تهماسب، در مذهب تعصب نشان نمی‌داد، ولی در پای‌بندی به مذهب تشیع اقداماتی انجام داد. وی به عنوان فردی مسلمان نمازش را ترک نمی‌کرد، حتی در سفرهای جنگی نیز به امور مذهبی توجه ویژه داشت.[۱۶] اما تقید به مذهب در نزد شاه عباس اول در نهایت در خدمت اقدامات سیاسی وی بود و وی بیشتر از آنکه شاهی مذهبی شناخته شود، به عنوان سیاستمداری برجسته معروف است که فعالیت‌های مذهبی‌اش هم حاوی مسائل سیاسی بوده‌است. اسکندربیک موردی از اولویت مسائل سیاسی بر امور مذهبی را در جریان برخورد شاه عباس با سید مبارک

---

۱۱. همان ، ص۸۸۲.

۱۲. انگلبرت کمپفر، *سفرنامه*، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰)، ص ۱۴.

۱۳. ژان شاردن، *سیاحتنامه*، مترجم محمد عباسی، ج۸ (تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶)، ص۱۵۸.

۱۴. «روش حکومت ایران مطلقاً استبدادی است و پادشاه مالک مال و جان رعایا است. او می‌تواند بزرگترین رجال مملکتی را به هر قسمی که میلش تقاضا کند، به قتل برساند. می‌توان گفت که در تمام دنیا پادشاهی مستقل تر از پادشاه ایران نیست.» ژان باپتیست تاورنیه، *سفر نامه*، تصحیح حمید شیرانی، ترجمه ابوتراب نوری (اصفهان: کتابفروشی تائید، ۱۳۶۳)، ص ۵۶۹.

۱۵. سانسون، *سفرنامه*، ترجمه محمد مهریار (اصفهان : انتشارات گل‌ها، ۱۳۷۷)، ص ۹۲.

۱۶.ملا جلال منجم، *تاریخ عباسی*، به کوشش سیف الله وحیدنیا (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۶)، ص ۳۰۱.

Archive of SID

www.SID.ir

مشعشعی ذکر کرده است.[۱۷] از جمله اقدامات مذهبی او سفر پای پیاده وی به مشهد مقدس در سال ۱۰۰۹ قمری (۱۶۰۰م) است،[۱۸] که با تبلیغات بسیاری انجام شد. شاه عباس اول از این اقدام علاوه بر گرایش‌های مذهبی که منابع به آن اشاره کرده‌اند،[۱۹] به دنبال جذب نیروهای مذهبی و به خدمت گرفتن آنها نیز بوده است. وی هم چنین از این سفر به دنبال دستاوردهای اقتصادی نیز بود و در فکر جایگزین کردن زیارت مشهد به جای عتبات بود، تا از منافع اقتصادی آن بهره‌مند شده و مانع خروج پول از کشور شود. سانسون می‌گوید: «شاه عباس چون نمی‌خواست رعایایش پول خود را از مملکت خارج کنند و در قلمرو حکومت عثمانی خرج نمایند می‌خواست آنها را از رفتن به مکه منصرف گرداند. به رعایایش عشق و ارادت به امام رضا... را القا کرد.»[۲۰]

شاه عباس اول با چنین ویژگی‌هایی در راستای اهداف سیاسی‌اش، مناسباتش را با علما و فقهای دین تنظیم کرد. وی حاضر به تحمل استقلال نهادهای دینی نبود و نهادهای دینی و به تبع آن علما و فقهای دینی را تابع نهاد سیاسی کرد و با در دست گرفتن زمام امور سیاسی و نظارت برنهاد دین با انتصاب صاحب‌منصبان دینی تا حد زیادی از قدرت علما کاست. شاردن اشاره می‌کند که شاه عباس پس از تثبیت قدرت و تنبیه امرای قزلباش «به رام کردن اهل منبر که بر روی هم اهل قضاوت و امور مذهبی و فقه هستند پرداخت.»[۲۱] با توجه به این مسائل است که راجر سیوری اظهار می‌دارد: «مجتهدین در زمان فرمانروای قدرتمندی چون شاه عباس اول حد خود را می‌شناختند.»[۲۲]

شاه عباس کوشید با برقراری مناسبات حسنه با علما، آنها را در خدمت خود داشته باشد؛ از این رو، پس از جلوس بر تخت سلطنت در قزوین نیز همیشه مجالست و هم صحبتی با علما را در برنامهٔ خود داشت. شرکت علما در مجالس شاهانه، اعیاد مذهبی و التزام در رکاب شاه و حضور شاه در مجالس درس علما و شرکت در مباحث علمی آنان، حاکی از روابط دوستانه و همکاری نزدیک شاه و علما در عصر عباس اول است. به‌رغم این مناسبات حسنه آن چه که از تحلیل و بررسی

---

۱۷. اسکندر بیک، ج۲، ص۵۰۲.

۱۸. میرزا محمد معصوم، *تاریخ سلاطین صفویه*، به سعی و اهتمام دکتر سید امیر حسین عابدی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱)، ص ۴۳.

۱۹. اسکندر بیک می‌گوید: «در لیالی و ایام متبرکه بلوازم دعا و زیارت پرداخته همواره به خدمت خادم باشیگری که در آن روضه مقدس بذات اقدس همایون اختصاص دارد مشغولی میفرمودند»، ج۲، ص۵۹۷. قاضی احمد قمی (ج۲، ص۹۱۷) نیز به توسل شاه به پیامبر و ائمه اشاره می‌کند.

۲۰. سانسون. ص۲۰۱.

۲۱. شاردن، ج ۸، ص۱۵۲.

۲۲. راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی (تهران : نشر مرکز، ۱۳۷۸)، ص ۹۱.

www.SID.ir

منابع مختلف به دست می‌آید و تصویری که از حکومت و جایگاه شاه در این دوره می‌توان ترسیم کرد، بدین گونه است که شاه در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داشت و در عین حال با انتصاب صاحب‌منصبان دینی بر علما و فقهای شیعه نظارت داشته به طوری که اسکندبیک او را «ناظم امور دین و دولت و باسط بساط ملک و ملت»[۲۳] می‌نامد. در واقع اقتدار سیاسی شاه، قدرت مذهبی علما و فقها را تحت‌الشعاع قرار داده بود و او با سیاست‌های ویژه خود سعی در کنترل قدرت عالمان و فقیهان شیعه داشت. نتیجه سیاست وی این بود که علما بیشتر تمایل داشتند به فعالیت‌های علمی و مذهبی بپردازند و داعیه ورود به صحنه سیاسی و کسب قدرت را نداشته باشند. علما نیز قدرت فائقه شاه عباس اول را پذیرفته و حاضر به همکاری با وی و در زیر بیرق وی شده بودند.

یکی از علمای برجستهٔ این زمان شیخ بهاءالدین عاملی ملقب به شیخ بهائی است، که در حوزه‌های گوناگون علوم دینی، شعر و ادب، ریاضی و معماری و حتی امور دیوانی و اداری از سرآمدان روزگار بود. نزدیک به ۹۰ اثر به خامهٔ او شناخته شده که دربارهٔ موضوعات مختلف علوم اسلامی است.[۲۴] شیخ بهائی پس از درگذشت پدر زن خود شیخ علی منشار از سوی شاه عباس اول به «شیخ الاسلامی اصفهان و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دارالسلطنه اصفهان»[۲۵] منصوب شد. به علت برجستگی وی در علوم مختلف و احترامی که شاه برای وی قائل بود، همواره در رکاب شاه عباس اول بود. «از این زمان خجسته‌نشان حضرت اعلی شاهی وجود شریف آن یگانه روزگار را مغتنم دانسته، همیشه از ملتزمان رکاب اقدس‌اند و اکثر اوقات در سفر و حضر به وثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش مسرور می‌گردند.»[۲۶] به نظر می‌رسد شیخ به‌واسطهٔ گرایش‌های نیرومند صوفیانه‌ای که داشته در اواخر عمر از همکاری با شاهان صفوی، ناراضی شده باشد و همین مسأله زمینهٔ کناره‌گیری وی را از مناصب حکومتی فراهم نموده‌است. شیخ بهایی در اشعار خود از علوم رسمی زمانه‌اش انتقاد کرده[۲۷] و حتی به صراحت از نزدیکی خود به پادشاهان

---

۲۳. اسکندربیک، ج۲، ص۵۳۲.

۲۴. سعید نفیسی، *احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی* (تهران: چاپخانه اقبال، ۱۳۱۶) ص ۹۲.

۲۵. اسکندر بیک منشی، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲۶. همان، ص ۱۵۷.

۲۷. شیخ بهایی در برخی اشعار خود ضمن انتقاد از علوم رسمی زمانه گرایش‌های صوفیانه خود را نیز نشان می‌دهد:

علم رسمی سر به سر قیل است وقال	نه از او کیفیتی حاصل نه حال
طبع را افسردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
ایها القوم الذی فی المدرسه	کلّما حصلتموه وسوسه

بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (شیخ بهایی)، *آثار و اشعار شیخ بهایی* (قم: صحفی، بی‌تا)، ص ۳۴.

Archive of SID

www.SID.ir

اظهار ندامت و پشـیمانی می‌کند و می‌گوید که اگر پدرم از بلاد عرب به ایران مهاجرت نمی‌کرد و با پادشـاهان آمیزش نمی‌کرد، با تقواترین و زاهدترین مردم روزگار می‌بودم. وی این اندیشـه را به نظم درآورده است:

نان و حلـوا چیست دانـی‌ای پسـر — قرب شاهان است زین قرب الحـذر
می برد هـوش از سـر و از دل قرار — الفـرار از قـرب شـاهـان الفـرار
قرب شـاهـان آفت جـان تـو شـد — پـای بنـد راه ایمـان تـو شـد
جرعه‌ای از نهـر قـرآن نـوش کن — آیـهٔ لاتـرکنـو را گـوش کـن
هـر زمـان کـه شـاه گویـد شیخنا — شیخنا مدهـوش گـردد زین نـدا
مست و مدهوش از خطاب شه شود — هر دمی در پیش شـه سجـده رود
مـی پـرستـد گـوئیـا او شـاه را — هـیـچ نـارد یـاد آن الله را
الله الله این چه اسلام است و دیـن — شرک باشد این بـه رب العالمین[۲۸]

در بررسی کلی اندیشه و عمل شیخ بهائی می‌توان چنین نتیجه گرفت که وی تماماً در خدمت شـاهان صفوی بود و اگر از نزدیکی به شاهان و مهاجرت پدرش به ایران انتقاد می‌کند، نه از جنبه فقه سیاسی شیعه و احیاناً در گرایش وی به حکومت علما و فقها و نیابت عام امام زمان (عج)، بلکه این مسـائل از گرایش‌های صوفیانه وی ناشـی شده اسـت ولی با وجود صراحت وی در گرایش به صوفیه و اشـاره منابع متقدم به این مسـأله برخی منابع متأخر سـعی کرده‌اند وی را از گرایش‌های صوفیانه مبری بدانند. تنکابنی در *قصص‌العلما* در مبحثی تحت عنوان علل اشتباه علما دربارهٔ شیخ بهایی دلایلی در رد گرایش‌های صوفیانهٔ وی ارائه می‌دهد.[۲۹] به نظر می‌رسد طرد و حذف صوفیان که در سال‌های پایان حکومت صفوی شدت زیادی به خود گرفت، در این مسأله دخیل بوده‌است. به هر حال شیخ بهائی نه تنها در عمل خدمت شاهان را برگزید، بلکه در موارد متعددی از شاه عباس تمجید کرده و خدمات وی را به تشـیع مورد سـتایش قرار داده است.[۳۰] اشعار وی اگرچه در مذمت قرب و نزدیکی شـاهان سـروده شده است، ولی خود نشـانگر اوضاع زمانه و جایگاه علما و فقهای

---

۲۸. بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (شیخ بهایی)، *دیوان اشعار*، مقدمه نویس سعید نفیسی (تهران: زرین و نگارستان کتاب، ۱۳۸۲)، ص ۱۳۱ـ۱۳۰.

۲۹. تنکابنی، *قصص‌العلما*، به کوشش محمد رضا برز گر خالقی و عفت کرباسی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶)، ص۳۰۰ـ۲۹۷.

۳۰. بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (شیخ بهایی)، *کشکول*، تصحیح ومترجم ابوالقاسم آیت اللهی (تهران: توکا، ۱۳۵۷)، ص ۱۵۵.

Archive of SID

www.SID.ir

شیعه نیز بوده و علما و فقها در دورهٔ شاه عباس به میل و رغبت خود کمر به خدمت شاهان صفوی بسته بودند و در تقویت حکومت صفوی، همکاری صمیمانه‌ای داشته‌اند.

یکی دیگر از علمای برجستهٔ دورهٔ شاه عباس اول، میرمحمد باقر داماد (میرداماد) است. وی نوهٔ دختری شیخ علی بن عبدالعال (محقق کرکی) است. میرداماد نیز همچون شیخ بهائی «در اکثر علوم حکمیات و فنون غریبه ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا یافته، رتبه عالی اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوای شرعیه را به تصحیح آن جناب معتبر می‌شمارند».[۳۱] همه تذکره نویسان از مقام و موقعیت والای او نزد شاهان صفوی به ویژه شاه عباس اول و شاه صفی اول یاد کرده‌اند. میرداماد پس از مرگ شاه عباس اول هم چنان به خدمت شاهان صفوی ادامه داد و در نهایت در دورهٔ شاه صفی اول و در سال ۱۰۴۰ قمری در گذشت.[۳۲] میرداماد به واسطهٔ حمایت‌های شاه عباس به امور علمی، دینی و فلسفی توجه ویژه‌ای داشت. وی یکی از کتاب‌های مهم خود را تحت عنوان *جذوات* به دستور شاه عباس و برای او نوشته‌است. غلامحسین دینانی اعتقاد دارد که «اگر حمایت سلاطین صفوی نبود میرداماد نمی‌توانست به این آسانی سفرهٔ مسائل فلسفی را بگستراند و در راه ترویج حکمت تا این اندازه کوشش نماید.»[۳۳] در پرتو همین حمایت‌ها «میرداماد فلسفه ابن سینا را در کسوت اشراق احیا کرد. او را باید مفسر اشراقی ماوراءالطبیعه ابن سینا در جهان مذهبی تشیع برشمرد... آثار میرداماد تفسیر سهروردی گونه‌ای از فلسفه ابن سینا در یک فضای شیعی است.»[۳۴]

از دیگر علمای برجستهٔ دورهٔ عباس اول می‌توان به شیخ لطف‌الله میسی، ملاعبدالله شوشتری، سلطان‌العلما، میرفندرسکی و... اشاره کرد، که هرکدام به نوعی در خدمت دولت و صاحب منصب مذهبی و حتی دیوانی به شمار می‌آمدند. در تحلیل مناسبات شاه عباس اول و علما باید اشاره کرد که حاکمیت قدرتمند او منافی هرگونه تلاش علما برای به مبارزه طلبیدن قدرت و سلطه شاه بود. شاه که در برابر علما، حکومت خود را به عنوان نائب امام معصوم در عصر غیبت مشروعیت

---

۳۱. اسکندر بیک منشی، ج ۱، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۶.

۳۲. محمد یوسف واله اصفهانی، *خلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)*، تصحیح محمد رضا نصیری (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۸ـ۲۹۷؛ محمد معصوم خواجگی اصفهانی، *خلاصه السیر*، زیر نظر ایرج افشار (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، ص ۳۹ـ۳۸.

۳۳. غلامحسین ابراهیم دینانی، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، ج ۲ (تهران: طرح نو، ۱۳۸۵)، ص ۳۰۳.

۳۴. سید حسین نصر، «*فعالیت‌های فکری، فلسفه و کلام*،» *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج (دوره صفوی)*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: جامی، ۱۳۸۰)، ص ۳۴۹ـ۳۵۱.

www.SID.ir

می‌بخشید،[۳۵] بـه علما به عنوان کارگزاران و خادمان حکومت خویش می‌نگریست و در مسائل مذهبی از آنها بهره می‌برد. دورهٔ شاه عباس اول، دوره‌ای است که تمام نهادها به‌ویژه نهادهای دینی تحت نظارت قرار داشتند و مخالفت با اقدامات شاه از هیچ ناحیه‌ای پذیرفتنی نبود. دلاواله اشاره می‌کند که شاه به‌ویژه در مسائل سیاسی به خواسته‌های علما وقعی نمی‌نهاد و از قول شاه عباس می‌گوید: «ملاها همیشه برای صلح به من فشار می‌آوردند، حوصله مرا تنگ می‌کنند و می‌گویند نباید با مسلمین جنگ کرد، ولی از این لحظه به بعد اگر یک کلمه دیگر در این زمینه از آنها بشنوم، دستور می‌دهم همه را از دم تیغ بگذرانند.»[۳۶]

وی با ایجاد قدرت فائقه و متمرکز و با ایجاد نیروی جدید از اسرای چرکس و گرجی که تعلق خاطری به هیچ گروهی نداشتند و تنها به شاه وابسته بودند، سلطهٔ خود را بر همه عناصر قدرت به ثبوت رسانید و در عین حال از آنها در راستای منافع خود بهره گرفت. در واقع شاه عباس اول با ایجاد تعادلی ظریف، ضمن جلوگیری از مداخله مستقیم علما و فقها در صحنه سیاسی، آنها را برای تثبیت قدرت و کسب مشروعیت به خدمت گرفت. سیاست شاه عباس در مدارای مذهبی با سایر ادیان و فرق که خود در راستای منافع سیاسی و اقتصادی وی بود[۳۷] و تبعیت نهاد دین از این رویکرد و عدم مخالفت در آن، اثبات‌کنندهٔ این مدعاست که شاه نه تنها رهبری دنیوی مردم را به عهده داشته، با انتصاب صاحب‌منصبان مذهبی بر نهاد دین هم نظارت داشته است و در واقع قدرت شاه عباس اول مافوق تمام قدرت‌ها در قلمرو صفوی چه دینی و چه دنیوی بوده‌است. بدین ترتیب سیاست مذهبی شاه عباس اول، روابط شاه و علما را در مدار مشخصی قرار داد و علما نیز این معادله را پذیرفته و در مسیری که برای آنها مشخص کرده بود، حرکت می‌کردند.

به هر حال سیاست مذهبی شاه عباس اول که برای وی و حکومت صفوی دستاوردهای

---

۳۵. صفویان با رساندن نسب خود به امام موسی کاظم(ع) تلاش داشتند، خود را از نسل پیامبر و لایق ترین شخص برای جانشینی امام زمان معرفی کنند. اسکندر بیک می‌گوید: «بر ضمایر فطنت مآثر اولوالابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسلهٔ علیه از اصلاب و ارحام طاهرهٔ واحده خیر من واحده به حضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی علیهما السلام می‌پیوندد». (اسکندر بیک، ج ۱، ص ۷)؛ولی قلی بیگ شاملو در مورد شاه عباس دوم اظهار می‌دارد: «بر مرآت ضمیر حقیقت تصویر اهل دانش و بینش مخفی نماند که نسب را این شعله جهانگیر فروغ ابد دوام، به آفتاب سپهر عظمت و احتشام امام مفترض الاطاعه، امام موسی کاظم علیه الصلوه و السلام می‌رساند» (ولی قلی بیگ شاملو، ص ۲۰)؛ شاردن در رابطه با حق حکومت در ایران می‌گوید: «عقیده‌ای که مقبول‌تر و مرجح‌تر است، این است که فی الحقیقت، این حق به یکی از اعقاب بلاواسطه و مستقیم امام می رسد. اما مطلقاً ضرورت ندارد که امامزاده، نائب واقعی خداوند و خلیفه واقعی پیامبر و امامان تا درجه کمال باشد، هم چنان که بیان شد عقیده مسلط و غالب این است، زیرا طبق این عقیده است که سلطنت شاه فعلی را مستقر و تثبیت می سازد». (شاردن، ج۸ ، ص ۱۵۴).

۳۶. پیترو دلاواله، *سفر نامه*، مترجم شعاع الدین شفا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۳۰۹.

۳۷. مجموعه *اسناد و مکاتبات تاریخی شاه عباس*، ج ۳، به کوشش عبدالحسین نوایی (تهران: زرین، ۱۳۶۶)، ص ۲۸۹.

Archive of SID

www.SID.ir

عظیمی داشـت، برای نهاد دینی نیز خالی از فایده نبود. توجهات مذهبی او و احترام وی به علمای دین باعث شـد که در این دوره بر تعداد مدارس دینی افزوده شـود و حوزه‌های درسی علما در این دوره به مثابه پایگاه‌های مهم روحانیت شیعه، جهت افزایش گستره و حوزه نفوذ علما مورد استفاده قرار می‌گیرد. افزایش طلاب و نشـر و گسـترش تعالیم دینی، تأثیری چشـمگیر در نفوذ و موقعیت برجسته علمای دینی در دوره‌های بعدی به همراه داشت.

در این دوره در مناصب مذهبی نیز تحولاتی به‌وجود آمد. اگر چه سـیوری اعتقاد دارد که مقام صـدر کـه پس از انجام وظایف خـود در ایجاد یکپارچگی دینی روند نزولـی را آغاز کرده بود، ولی واقعیت این اسـت که شـاه طهماسب اول با تقسـیم وظایف این منصب بین دو نفر از اهمیت این مقام کاسـت.[۳۸] در دورهٔ شاه عباس اول صدر دیگر یک مقام دینی صرف نبود، بلکه صاحب‌منصبی دیوانی بود، که زیر نظر دسـتگاه دیوانی صفوی فعالیت می‌کرد و با افزایش قدرت شاه آزادی عمل دوره‌های نخسـتین را از دست داده بود. کاهش قدرت صدر (مقامی که که همواره در اختیار سادات بود)، زمینهٔ افزایش قدرت سایر علمای دینی را نیز فراهم کرد. همچنین پس از اینکه نیروهای رقیب قدرتمندی، چون قزلباش‌ها، تضعیف گردیدند، علما و فقها تکاپوهایی را برای ایفای نقشـی فعال‌تر آغاز کردند و اگرچه در دورهٔ شـاه عباس اول نتوانسـتند آن را به طور کامل بروز دهند، ولی پس از شاه عباس بود که به شکل فزاینده‌ای در سیاست مداخله نموده و این مسئله در اواخر دوره صفوی به اوج خود رسـید. به هر حال تحولی که شـاه عباس اول در نظام و سـاختار سیاسی و نهاد دینی کشور ایجاد کرد، باعث ایجاد پیوند و نزدیکی این دو ساختار و نهاد به یکدیگر شد. ساختار سیاسی و نهاد دینی ضمن وابستگی به یکدیگر، رابطهٔ ناگسستنی با هم ایجاد کرده و سرنوشتشان با یکدیگر پیوند خورده به شکل نظام واحدی درآمد. این پیوند و نزدیکی چنان که ذکر شد برای هر دو طرف مزایا و منافعی داشت و هر دو طرف به سود خود از آن بهره‌هایی بردند. با مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ قمری (۱۶۲۹ م) عصر زرین فرمانروایی صفویان پایان یافت، اما بنیان‌هایی که وی برای آن حکومت بنا نهاده بود، باعث تداوم قدرت این سلسله برای بیش از یک سدهٔ دیگر شد.

تداوم سیاست تعامل علما در جانشینان شاه عباس اول

سـام‌میرزا نوهٔ عباس اول در اواخر سال ۱۰۳۸ قمری (۱۶۲۹م)، با لقب شاه‌صفی به تخت سلطنت جلوس کرد. اسـکندربیک اشـاره می‌کند که شـاه عباس وی را به ولیعهدی برگزیده و گروهی را

۳۸. طهماسب صفوی، *تذکره شاه طهماسب*، با مقدمه و فهرست اعلام، امرالله صفوی (تهران: شرق، ۱۳۶۲)، ص ۱۳ـ۱۲.

www.SID.ir

برای تربیت وی مامور کرده بود.[۳۹] همین مسأله باعث شد وی بدون چالشی جدی به حکومت برسد[۴۰] و نیروهای طرفدار شاه متوفی و علمای برجسته، به واسطهٔ این امر به حمایت از شاه جدید، ترغیب شدند. به نظر می‌رسد میرداماد عالم برجسته دورهٔ عباس اول که هنوز در قید حیات بود در تشریفات شکوهمندی که در اصفهان برگزار شد، حضور داشته و نیز خطبه پادشاهی را در مسجد جامع اصفهان خوانده است. شاملو می‌گوید: «بعد از آن واقعه ناگزیر (مرگ) نواب گیتی‌ستان، علیین آشیان...، حضرت خاتم‌المجتهدین اعلم العلما البلاد میرمحمد باقر مشهور به داماد در مسجد جامع اصفهان خطبه پادشاهی به نام نامی آن برازنده خطاب مستطاب ظل‌اللهی خواندند.»[۴۱]

شاه صفی در سال‌های نخستین سلطنت خود خشونت زیادی به خرج داد و تقریباً اکثر شاهزادگان را به طور منظم به قتل رسانید. وی با تصفیه‌های خونین که به راه انداخت، نه فقط شاهزادگان بلکه امرای برجسته‌ای چون امامقلی‌خان را نیز از قدرت حذف کرد. شرح اقدامات خشونت‌بار وی در منابع مختلف ذکر شده‌است.[۴۲] به نظر می‌رسد، برخی عملاً نیز از این اقدامات شاه بی‌نصیب نبوده و مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند. از جمله سلطان‌العلما در همین دوره عزل گردید. ولی باید به خاطر داشت که وی به دنبال تغییرات اساسی در روند سیاست حکومت صفوی نبوده است، بلکه بیشتر تصفیه‌حساب‌های شخصی بوده است که دامن‌گیر برخی شاهزادگان، امرا و علما گردیده‌است. به‌رغم تبع تند و خشونت‌های شاه صفی، منابع وی را شاهی دیندار و پای‌بند به مذهب معرفی کرده‌اند. وی توجه جدی به علما و فقهای شیعه و مناسبات با آنان مبذول داشته است: «هزارتومان در وجه وظیفه طلبه علم و ارباب استحقاق مقرر فرموده، در مجلس به آن جماعت داده، جمعی دیگر را که صاحب وظیفه نبودند، وظایف تعیین فرمودند.»[۴۳] بدین ترتیب همکاری علما و شاه صفی اول که از دورهٔ تاجگذاری وی آغاز شده بود، تا پایان دوره سلطنتش تداوم یافت و به نظر می‌رسد، در این دوره نیز نهاد دینی در زیر مجموعه ساختار سیاسی، بدون برخورد با چالشی جدی به فعالیت خود ادامه داده‌است.

---

۳۹. اسکندر بیک ترکمان، ج ۲، ص ۱۰۷۵.

۴۰. «در ساعت سعد در چهارم شهر جمادی الثانیه هزار و سی و هشت، پنجاه روز مانده به نوروز ئیلان ایل جلوس واقع شد». عبدالحسین خاتون آبادی، *وقایع السنین و الاعوام*، به کوشش محمد باقر بهبودی (تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲)، ص۵۰۹.

۴۱. ولی قلی بیگ شاملو، ص ۲۰۹.

۴۲. ملا کمال منجم، *تاریخ ملاکمال*، به اهتمام ابراهیم دهکان (اراک، بی‌نا، ۱۳۳۲)، ص۸۴؛ محمد معصوم خواجگی، ص۱۲۶ـ۱۲۴.

۴۳. محمد معصوم خواجگی، ص۶۴ـ۶۳.

Archive of SID

www.SID.ir

نزدیکی نهاد دین و ساختار سیاسی در این دوره به مرحلهٔ تکامل یافته‌تری رسید و برخی علمای دینی به بالاترین مقامات دیوانی نیز رسیدند. از جمله این مسأله همکاری سیدعلاءالدین حسین بن میرزا رفیع‌الدین خلیفه سلطان معروف به سلطان‌العلما با شاهان صفوی است. «وی از ساداتی بود که علاوه بر علوم دینی در زمینه دیوانی نیز ترقی کرد و در زمانی که پدرش میرزا رفیع الدین مقام صدارت شاه عباس کبیر را داشت، به مقام وزارت آن سلطان نائل آمده بود.»[۴۴] حتی شاه عباس به واسطه احترامی که برای وی قائل بود، دختر خود را به همسری او داد. وی پس از به تخت نشستن شاه صفی اول نیز تا دو سال متعهد وزارت او بوده،[۴۵] ولی بعدها مورد غضب شاه قرار گرفت و به قم تبعید شد. در *تذکرهٔ نصر آبادی* عزل او بی‌دلیل و به خاطر سعایت بدگویان ذکر شده است.[۴۶] اما نویسندهٔ *روضات* دلیل آن را اشتباه یا توهینی می‌داند که در یکی از جنگ‌ها نسبت به شاه صفی از وی بروز کرده‌است. وی در قم، فرصت پیش آمده را مغتنم شمرده به مطالعه کتب مشغول و به تدریس و نشر تحقیقات خود پرداخت.[۴۷] بعدها شاه صفی وی را بار دیگر به اصفهان فراخواند، ولی گویا دیگر در زمان شاه صفی به مقام و منصبی دست نیافته‌است. اما با مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۲ قمری (۱۶۴۲ م) و روی کار آمدن شاه عباس دوم و پس از قتل ساروتقی بار دیگر به مسند وزارت اعظم دست یافت و تا پایان عمرش در سال ۱۰۶۴ قمری (۱۶۵۴م) در این منصب باقی ماند. قرار گرفتن سلطان‌العلما که عضوی از ساختار دینی و فرزند مقام صدر در زمان شاه عباس اول بود، در رأس ساختار دیوانی صفویان، نشان‌دهندهٔ پیوند عمیق ساختار سیاسی و نهاد دینی در این دوره است. تداوم همکاری وی در دوره شاهان پس از عباس اول نشانگر تداوم این همکاری و پیوند است.

از دیگر علمای برجسته دوره صفی اول می‌توان به میرزا حبیب الله عاملی صدر، ملاحسنعلی شوشتری، ملاصدرا و دیگران اشاره کرد، که در همکاری و تعامل نزدیک با حکومت صفوی بودند. آن چه برای موضوع ما اهمیت دارد همین تداوم همکاری علما و فقهای برجسته با سلسله صفوی و خدمت آنها در نهادهای دینی و سیاسی است، که هم به مشروعیت حکومت صفویان کمک می‌کرد و هم به سیر صعودی و پیشرفت و نهادینه‌تر شدن جایگاه علما کمک می‌کرد. در واقع در این دوره نیز نهاد دین هم چنان در زیر قدرت فائقهٔ شاه صفوی به حیات خود ادامه داد. همان طور که

۴۴. خوانساری، ج ۳، ص ۱۵۳.

۴۵. همان، ص ۱۵۴.

۴۶. میرزا محمد طاهر نصر آبادی، *تذکره نصر آبادی*، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی (تهران: فروغی، بی‌تا)، ص ۱۵.

۴۷. خوانساری، ص۱۵۴.

Archive of SID

www.SID.ir

پادشـاهی شـاه صفی اول با حضور سادات و علما آغاز گردید، زندگی وی نیز با بدرقهٔ علما به پایان رسید و علما نیز هم‌چون سایر بزرگان بر مرگ وی سوگواری کردند.[۴۸]

پس از مرگ شـاه‌صفی، پسـرش عباس دوم به پادشـاهی رسـید. از آن جا که وی در زمان به سلطنت رسیدن کمتر از ده سال داشت،[۴۹] امرای قزلباش به رهبری قورچی‌باشی قدرت را در دست گرفتند. ولی پس از مدتی شـاه جوان که نشـانه‌هایی از قدرت مطلقه جدش (عباس اول) را از خود بروز می‌داد، قدرت را در دستان خود متمرکز کرد.

دورهٔ شـاه عباس دوم، هم به واسـطهٔ علاقه‌مندی شاه به امور مملکتی و مباحث دینی و تلاش بـرای کنتـرل نهادهای دینی و هم به دلیل حضور علمای برجسـته‌ای چون سـلطان‌العلما، محمد تقی مجلسـی، ملامحسـن فیض کاشانی، علی نقی کمره ای، محقق سـبزواری و... دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. شاه عباس دوم در آغاز تلاش کرد خود را فردی مذهبی نشان دهد و فرمان‌هایی برای جلوگیری از شـرب خمر و سـایر مناهی صادر کرد.[۵۰] ولی وی چندان به فرامین خود پای‌بند نمانـد و بعدها حتی در این مسـائل افـراط نمود، به طوری که اکثر منابع به شـرابخواری مفرط او اشاره کرده‌اند.[۵۱] ولی این مسائل به مناسبات وی با علما و فقهای مذهبی لطمه‌ای وارد نکرد و وی توانست مناسبات حسنه‌ای با علما و فقها برقرار نماید. ولی قلی‌بیگ شاملو می‌گوید : «پیروان ائمه هدی را از پیشروان، هادیان شاهراه شریعت را مطیع فرمان... و به انواع تواضعات، علمای دین مبین را موجب سرافرازی»[۵۲] قرار داد. نویسندهٔ *خلدبرین* نیز به رابطه نزدیک شاه عباس دوم و علما اشاره می‌کند: «شاه مولانا محمد محسن کاشی را به عنوان امامت نماز جمعه منصوب کرد و به محمدتقی مجلسی دستور داد تا شرحی بر کتاب من لا یحضر الفقیه بنویسد.»[۵۳]

شاه علاوه بر بزرگداشت معنوی علما از نظر مالی و مادی نیز آنان را مورد توجه قرار می‌داد و با دادن سـیورغال، انعام و وظیفه، زندگی اقتصادی آنان را نیز تأمین می‌کرد. علما در دورهٔ شاه عباس دوم هم از بعد سیاست عملی و اشتغال در مناصب دینی و دیوانی و هم از دیدگاه اندیشه‌ای و نظری

---

۴۸. ولی قلی بیک شاملو، ج۱، ص۲۶۲.

۴۹. ولی قلی بیگ شاملو، *قصص الخاقانی*، تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری، ج۱ (تهران: سازمان چاپ و مرکز انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱)، ص۲۶۸.

۵۰. ملاکمال، ص ۹۸.

۵۱. تاورنیه، ص ۶۵۹؛ کمپفر، ص ۴۱ـ۴۰.

۵۲. ولی قلی بیگ شاملو، ج۱، ص ۷.

۵۳. واله، ص۵۳۷.

www.SID.ir

در خدمت صفویان بودند و در راستای تحکیم مشروعیت آنها آثاری به رشته تألیف درآورده‌اند. اما موضوع مهم دوره حکومت شاه عباس دوم در رابطه با مناسبات حکومت و علما چیزی است که آقاجری آن را «طرح دعاوی نوین در زمینه حکومت عالمان و مجتهدان نامیده است.»[۵۴] ایشان با تکیه بر *سفرنامهٔ شاردن* ادعای «دو نظریه حکومتی، دو فلسفه سیاسی» را مطرح می‌کند: «دو نظریه دربارهٔ حکومت واقعی در برابر هم می‌ایستند، یکی نظریه‌ای است که حق حکومت را در عصر غیبت تنها از آن مجتهدان و فقیهان می‌داند و تنها آنان را نایب و جانشین صاحب‌الزمان در این دوران می‌خواند و نظریه دیگر، که به دستگاه سلطنت و حکومت شاه به دیدهٔ مشروع می‌نگرد و شاه را در غیبت امام، جانشین بر حق او می‌خواند.»[۵۵] در این باره برخی بر آنند که «شاه عباس دوم به نظریهٔ سنتی سلطنت الهی و قداست صفویان پایبند بود و در خصوص نظرات فقهایی که اعلام می‌کردند، تا زمان برگشت امام مهدی(عج) قدرت عرفی حق شاه صفوی نیست، بلکه از آن مجتهد زمانه است، چون و چرا می‌کرد.»[۵۶] به نظر می‌رسد این ایده نیز متأثر از *سفرنامهٔ شاردن* باشد.

باید توجه داشت که به‌رغم توسعهٔ کمی و کیفی نفوذ علما و فقها در قدرت و صحنه سیاسی، این نفوذ در این هنگام به هیچ وجه بدان مرحله نرسیده است، که علما ادعایی را در برابر حق حاکمیت شاه مطرح کنند، در دورهٔ شاه عباس دوم آثاری که توسط علما به رشتهٔ تألیف درآمد یا صرفاً به مباحث دینی و فقهی پرداخته و یا همچون *روضه‌الانوار عباسی* در جهت مشروعیت بخشیدن و استحکام مبانی قدرت صفویان نگاشته شده‌اند. نبود کتب و رساله‌هایی در این زمینه، بیانگر این مسأله است که حتی اگر بحث نیابت امام زمان وجود داشته است، بحثی جدی نبوده و هیچ کدام از علمای برجسته رغبتی به طرح این مدعا نداشته‌اند و تنها می‌توان گفت که برخی از علمای کم اهمیت‌تر که نقشی هم در حکومت و سیاست نداشته‌اند، در این زمان مروّج این اندیشه بوده‌اند و هرگاه شاه احساس می‌کرد که ممکن است از جانب این گروه خطری متوجه سلطنت وی شود، آنها را سرکوب می‌کرد. همانطوری که شاردن به شخصی به نام ملاقاسم اشاره می‌کند که «به انتقاد از سلطنت پرداخته و فرزند شیخ الاسلام را شایسته جانشینی امام دانسته‌است. شاه قصد کشتن شیخ‌الاسلام و فرزند او را کرد و تنها با آمدن شیخ‌الاسلام نزد شاه و درخواست شفاعت، از وی درگذشت. اما ملاقاسم به شیراز تبعید شد و دیگر خبری از او به دست نیامد گویا در بین

---

۵۴. آقا جری، ص ۳۷۱.

۵۵. همان، ص ۳۷۲.

۵۶. هانس رویمر، «*دوره صفویان*، » *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: جامی، ۱۳۸۰)، ص ۱۱۴.

www.SID.ir

راه کشــته شده است.»[۵۷] صفت‌گل اصولا ادعای مطرح شده توسط شاردن را نمی‌پذیرد و می‌گوید: «به نظر نمی‌آید در نمونه‌ای که شــاردن دربارهٔ وجود یک دیدگاه مخالف نسبت به حکومت صفوی مطرح کرده است، بتوان مخالفتی ملاحظه کرد... ملاقاسم هیچ نظریهٔ جدیدی دربارهٔ فرمانروایی و حکومت ارائه نکرده بود، او صرفا در بافت موجود ساختار سیاسی صفوی، از حکومت یک تن دیگر از اعضای همین خاندان ســخن گفته بود.»[۵۸] بنابراین نمی‌توان با قاطعیت قائل به وجود دو نظریه حکومتــی در ایــن دوره بود. زیرا نظریهٔ حکومت علما و فقها به عنوان جانشــینان امام زمان در این دوره هنوز به شکل مدون و منظم درنیامده است و تنها در بین بخش بسیار اندکی از علمای سطح پایین وجود داشته‌است. ولی نظریه سلطنتی شاهان صفوی به عنوان حاکمان مشروع، نه تنها مورد پذیرش علمای برجســته، بلکه به عنوان نظام مســتقر مورد پذیرش عامه مردم بوده اســت و تمام دعاوی مذهبی را در این دوره نیز باید در زیر مجموعه همین نظریه مورد بررســی و تحلیل قرارداد و همان طور گه صفت گل می‌گوید «ســاختار دینی راه را برای رفع دشواری‌های مرتبط با استمرار قدرت سیاسی صفویه از راه مشروعیت بخشی دینی هموار کرد.»[۵۹]

امــا از جمله علمای برجســتهٔ این دوره که از نظریهٔ ســلطنت حکومــت صفوی حمایت کرد و اثری نیز در این زمینه تألیف کرد، ملامحمدباقر ســبزواری اســت. وی نزد شاه عباس دوم موقعیت برجســته‌ای یافت و ســلطان‌العلما، اعتمادالدولهٔ شــاه عباس، نیز وی را محترم و معزز می‌داشــت. «ســبزواری علاوه بر تدریس، امام جماعت و شیخ‌الاســلامی اصفهان را نیز برعهده داشت و از این بابت از ســوی شــاه پنجاه تومــان وظیفه می‌گرفت.»[۶۰] سبزواری پس از مرگ شاه عباس دوم و در هنگام جلوس اول شاه سلیمان (صفی دوم) خطبه سلطنت را خواند. به نوشتهٔ خاتون‌آبادی «همهٔ علما به دربار احضار شدند و محقق سبزواری خطبه فصیحه بلیغه در مجلس سامی خواندند.»[۶۱]

سبزواری مؤلف رسالهٔ *روضه‌الانوار عباسی* است، که برای شاه عباس دوم نوشته شد و به لحاظ گستردگی و شمول آن برهمه مباحث اندیشه سیاسی، جایگاه ویژه‌ای دارد. وی پس از ایراد مباحثی در خصوص ضروری بودن وجود حکومت و پادشاهی و نسبت آن با نبوت و امامت اشاره می‌کند:

---

۵۷. شاردن، ج ۸، ص۱۴۴ـ۱۴۳.

۵۸. منصور صفت گل، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری*، (تهران: رسا، ۱۳۸۹)، ص ۵۰۲.

۵۹. همان، ص ۵۰۳.

۶۰. خاتون آبادی، ص۵۳۰ص ـ ۵۲۹.

۶۱. همان، ص ۵۲۹.

www.SID.ir

پادشـاه مطلق و امام و حاکم علی الاطلاق گاهی پیغمبر اسـت چون حضرت آدم، سلیمان و داود و حضرت رسـالت پناه و غیرهم، و گاه غیر نبی باشـد، چون حضرت امیرالمومنین و سایر ائمه هدی و هیچ زمانی[عالم] از وجود امام اصل خالی نمی‌باشد، لیکن در بعضی ازمنه بـه جهت حکمت‌ها و مصلحت ها، امام اصل از نظرها غایب می‌باشـد و کسـی را وصول به خدمت آن میسـر نیسـت. در آن زمان که امام از نظرها غایب و پنهان باشـد، به حسب حکمت‌ها و مصلحت‌ها... اگر پادشاهی عادل و مدبر که کدخدایی و ریاست این جهان نماید، در میان خلق نباشد، کار این جهان به فساد و اختلال انجامد و منتظم نشود و هیچ کس را تعیش ممکن نباشد، بلکه لابد و ناچار ضروری است خلق را از پادشاهی که به عدل زندگانی نماید و پیروی سـنت و سیرت امام اصلی کند و در دفع شر ظالمان بکوشد... مجملاً هرگاه پادشـاه در مقام آن باشـد که به قدرت وسع و توانایی، پیروی امام اصل کند و سنن مرضیه شـرع را در همه باب مطاع سـازد و به قانون معدلت عمل نماید، چنـدان فواید بر وجود او مترتب است که قلم و زبان را وسع بیان آن نیست.[۶۲]

سـبزواری بـا ارائه این مطالب و هم چنین با واجب عینی دانسـتن اقامـه نماز جمعه در عصر غیبت و حلال دانسـتن پرداخت خراج به حکام و سـلاطین، صراحتاً به مشروعیت حکومت صفوی در عصر غیبت رأی می‌دهد. اهمیت تأیید حکومت صفوی از سـوی وی، از آن جا بیشـتر می‌شـود که وی جزو مجموعهٔ نهاد دینی و از علمای برجسـته عصر خویش بود. به نظر سبزواری شاه نقش تعیین‌کننده‌ای در قلمرو دینی و دنیوی جامعه داشته و در نظام فکری وی جایی برای حکومت علما و فقها وجود ندارد. سـبزواری که حکومت شـاه را تثبیت نموده است، نصایحی نیز به شاه می‌دهد: «برای شـاه اهمیت دارد که مراتب احترام و تواضع دربارهٔ علمای اعلام و سـادات عظام و اشـراف انام را نگهدارد و هر چه اعزاز و احترام بیشتر باشد بهتر است.»[۶۳] بدین ترتیب سبزواری که در عالم عمل همکاری نزدیکی با صفویان داشت، با نگاشتن کتاب *روضه‌الانوار عباسی* مشروعیت حکومت غیـر معصوم را در عصر غیبت مورد تأیید قـرار داد و زمینه همکاری علمای دیگر در دوره‌های بعد را بیشتر فراهم کرد.

یکی دیگر از علمای برجستهٔ این دوره سلطان‌العلماست. وی که در دوره شاه عباس اول و صفی اول نیز منصب وزارت داشت، بعدها مورد غضب شاه صفی اول قرار گرفت، تا این که در زمان شاه

۶۲. محمد باقر سبزواری، *روضه الانوار عباسی*، به تصحیح چنگیز اردهایی (تهران: دفتر نشرمیراث مکتوب، ۱۳۷۷)، ص ۶۷ـ۶۶.
۶۳. همان، ص ۴۹۰.

www.SID.ir

عباس دوم و پس از مرگ ساروتقی مورد عنایت شاه عباس دوم قرار گرفت و تا پایان عمر در خدمت وی باقی ماند.[۶۴] مقام علمی برجستهٔ او که تذکره‌نویسان به آن اذعان کرده‌اند در کنار منصب وزارت، که رأس ساختار دیوانی کشور به حساب می‌آمد، باعث شد وی با اختیارات بیشتری به خدمت دین و دولت هر دو بپردازد. وجود عالم دینی در رأس ساختار دیوانی برگسترش و توسعه علوم و نهاد دینی و تقویت آن تأثیر فراوانی داشت. از جمله اینکه شاملو پس از ذکر جنبه‌های علمی وی می‌گوید: «... قواعد ارکان شرایع را ارشاد بخش بی‌نهایت...» بود.[۶۵]

ملا محمد تقی مجلسی نیز از علمای برجستهٔ عهد سه پادشاه صفوی (عباس اول، صفی اول و عباس دوم) است. وی ایرانی و بنا به گفته شاملو در *قصص‌الخاقانی* از اهالی اردستان[۶۶] ولی گویا از جانب مادر عاملی بوده‌است.[۶۷] وی هم در عمل مناصب حکومتی را پذیرفت و هم از بُعد علمی تألیفات فراوانی به رشته تحریر درآورد که بسیاری از آنها به زبان فارسی است.[۶۸] منابع به گرایش‌های صوفیانهٔ مجلسی اول اشاراتی داشته‌اند. فرزندش علامه محمد باقر مجلسی در رد این اتهام نسبت به پدرش می‌گوید:

> مبادا گمان بد کسی به پدرم نماید که از صوفیه است، بلکه چنین نیست، زیرا که من معاشر با پدرم بودم سراً و جهراً و از احوال عقاید او مطلع می‌باشم، بلکه پدرم صوفیه را بد می‌دانست. لکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند، پس پدرم به سبک ایشان مستمسک شد تا به این وسیله، دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثهٔ زقومیّه نماید.[۶۹]

پس از رحلت شیخ بهائی و میرداماد، امام جماعت مسجد اعظم اصفهان به او تفویض گردید و با رسیدن امامت به محمد تقی مجلسی، امامت جمعه در خاندان او باقی ماند و پس از او پسرش محمد باقر به امامت رسید.[۷۰] با وجود شهرت فراوان مجلسی اول، باید اذعان کرد که قدرت او هیچ گاه به اندازهٔ فرزندش محمد باقر در دوره شاه سلطان حسین نرسید و نام خاندان مجلسی به واسطه فعالیت‌های وی باقی مانده‌است.

---

۶۴. ولی قلی بیگ شاملو، ج۱، ۲۸۶.
۶۵. همان، ص۲۲۸.
۶۶. همان، ج ۲، ص ۳۷.
۶۷. خاتون آبادی، ص ۴۹؛ خوانساری، ج ۲، ص ۳۲۵ـ۳۲۰؛ الافندی الاصفهانی، ج ۵، ص ۴۷.
۶۸. ولی قلی بیگ شاملو، ج ۲، ص ۳۷.
۶۹. تنکابنی، ص۲۸۹.
۷۰. خوانساری، ج ۲، ص ۳۲۵ـ۳۲۴.

Archive of SID

www.SID.ir

ملامحسن فیض کاشانی نیز از علمای برجسته این عصر است که موقعیتی مناسب و احترام‌آمیز نزد شاه صفی اول و شاه عباس دوم داشت. وی نیز از علمایی است که تمایلات آشکاری به تصوف داشت و بنابر گفته نصرآبادی «حکمت را با تصوف جمع نموده بود.»[۷۱] به نظر می‌رسد که وی برای مقطع کوتاهی در دوره صفی برای اقامه نماز جمعه به اصفهان سفر کرده است، ولی بروز اختلاف بین علما، وی را رنجانیده و گوشه‌نشین کرده‌است. وی خود در رساله شرح صدر می‌نویسد: «چون در حوالی و حواشی ایشان از علمای ظاهر بودند و بنده هنوز خام بوده و مصلحت دین و دنیای خود را در آن نمی‌دید... بنابراین از خدمت استعفا نموده... بحمدالله به اجابت مقرون است.»[۷۲] عدم گرایش وی به مشارکت در امور سیاسی که گویا از تمایلات صوفیانه وی ناشی می‌شده، در دورهٔ عباس دوم نیز تداوم یافت «تا آن که از درگاه شاه کامکار... رقمی رسید که متضمن امر بود به توجه به جهت آن قبله و شتافتن به سوی حریم آن کعبهٔ آمال. اگر چه عنوان طلب ترویج جمعه و جماعات و نشر علوم دینیه و تعلیم شریعت بود، اما از مطاوی آن بوی استغراق در بحر بی ساحل و گرفتار شدن به جنگ نهنگ مقاسات اکفا به مشام حدس می‌رسید.»[۷۳] بنابراین وی از حکومت و سیاست کناره گرفت، ولی با وجود این، قدرت پادشاهان صفوی را نامشروع قلمداد نمی‌کرد و آنها را مورد تأیید قرار می‌داد. به نظر او «پادشاهی که رعیت را بر انقیاد شرع داشته و خود نیز انقیاد نموده باشد، مورد الطاف الهی است.»[۷۴] وی هم چنین با انتقاد از علمای هم عصر خویش و تقسیم آنها به سه دسته هیچ یک را شایسته تکفل امر دنیای مردم نمی‌داند.[۷۵]

شیخ علی نقی کمره‌ای نیز از علمای برجسته دوران شاه عباس دوم بود که شاه وی را به شیخ‌الاسلامی اصفهان برگماشت. وی نیز صاحب آثار فراوانی است؛ رسول جعفریان رساله‌ای از وی را با نام «رساله لزوم مجتهد در عصر غیبت» در مقاله‌ای بررسی کرده‌است. آن چه که از این رساله، برمی‌آید این است که کمره‌ای رابطهٔ علما با پادشاهان را به خاطر منافعی که از آن ساطع می‌شود، ضروری دانسته و ترک مصاحبت علما از سوی شاه را سبب بروز مفاسد دانسته‌است. درخواست وی

---

۷۱. نصرآبادی، ص ۱۵۵.

۷۲. ملا محسن فیض کاشانی، «*رساله شرح صدر*،» *ده رساله للحکیم فیض کاشانی*، به کوشش رسول جعفریان (قم: مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین، ۱۳۷۱)، ص ۶۴.

۷۳. همان، ص ۶۵ ـ ۶۴.

۷۴. ملا محسن فیض کاشانی، «*رساله آینه شاهی*،» *ده رساله للحکیم فیض کاشانی*، به کوشش رسول جعفریان (مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیر المومنین، ۱۳۷۱)، ص ۱۶۱.

۷۵. فیض کاشانی، *رساله شرح صدر*، ص ۵۹.

www.SID.ir

به حمایت مالی شـاه از علما نشانگر وابسـتگی نهاد دین به نهاد سیاست است که در این رساله به وضوح به آن اشاره شده‌است.[۷۶]

نتیجه‌گیری

در تحلیل کلی مناسبات علما و شاهان صفوی پس از شاه طهماسب اول تا پایان دوره شاه عباس دوم، به جز دورهٔ کوتاه مدت اسماعیل دوم، تداوم همکاری علما با شاهان صفوی و تأیید مشروعیت حکومت صفوی از دیدگاه علما در عمل و نظر مشـهود اسـت. در مقطع مورد بحث به‌ویژه در دورهٔ شـاه عباس اول، حکومت صفوی توانست به اوج قدرت خود برسد، ساختار سیاسی توانست سیطرهٔ خود را بر تمام ارکان جامعه حتی نهادهای مذهبی بگسـترداند، به طوری که سـاختار سیاسی و در رأس آن شـخص شـاه، به عنوان قدرت فائقه و بر همه نیروهای سیاسی و صاحب منصبان مذهبی نظارت و کنترل داشـت. در این دوره به‌رغم وجود علمای برجسـته‌ای چون شـیخ بهائی، میرداماد و...، قدرت شـاه چنان افزایش یافت که مجالی برای قدرت نمایی علما باقی نگذاشـت و نتوانستند بر جایگاهی که محقق کرکی در حکومت طهماسـب اول دسـت یافته بود، نائل شوند. علمای این عصر هم‌زیسـتی مسالمت‌آمیز با شاه صفوی و حکومت و مذهب تشیع را پذیرفته بودند و چارچوبی که شـاه عباس اول برای مناسـبات علما و حکومت بنیان نهاد و آنان را به عنوان نیروهایی در زیر سـاختار حکومت صفوی و وابسـته به آن قرار داد، در دورهٔ جانشینان وی نیز تداوم یافت و علمای پس از شـاه عباس اول نیز به همکاری با جانشـینان وی ادامه دادند و حتی به خدمت مسـتقیم در ساختار دیوانی صفویان پرداختند.

کتابنامه

آقاجری، سید هاشم. *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در عصر صفوی*. تهران: طرح نو، ۱۳۸۹.
ابراهیم دینانی، غلامحسین. *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*. ج ۲. تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
الافندی الاصفهانی، عبدالله بن عیسـی بیک. *ریاض العلما و حیاض الفضلاء*، به کوشـش سید احمد الحسینی. ج۱. قم: الخیام، ۱۴۰۱ ق.
افوشـته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله. *نقاوة الآثار فی ذکرالاخبار*. به اهتمام دکتر احسـان اشراقی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

۷۶. برای آگاهی دربارهٔ این رساله، نک: رسول جعفریان، «*اندیشه‌های یک عالم شیعی در دولت صفوی*، » *حکومت اسلامی*، سال دوم، شماره سوم، پاییز، ۱۳۷۶، ص ۱۴۰ـ ۱۰۸.

Archive of SID
www.SID.ir

تاورنیه، ژان باپتیست. *سفرنامه*. تصحیح حمید شیرانی. ترجمه ابوتراب نوری. اصفهان: کتابفروشی تائید، ۱۳۶۳.
ترکمان، اسکندر بیگ. *تاریخ عالم آرای عباسی*. به‌اهتمام ایرج افشار. ۲جلد. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۷.
تنکابنی، محمد بن سلیمان. *قصص العلما*. به کوشش محمد رضا برز گر خالقی و عفت کر باسی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
جعفریان رسول. «اندیشه‌های یک عالم شیعی در دولت صفوی.» *حکومت اسلامی*. سال دوم. شماره سوم. پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۴۰_ ۱۰۸.
خاتون آبادی، عبدالحسین. *وقایع السنین و الاعوام*. به کوشش محمد باقر بهبودی. تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۲.
خواجگی اصفهانی، محمد معصوم. *خلاصه‌السیر*. زیر نظر ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
خوانساری، میر سید محمد باقر. *روضات‌الجنات فی احوال‌العلماء و السادات*. ترجمه محمد باقر ساعد خراسانی. ج۴. تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۵۶.
دلاواله، پیترو. *سفر نامه*. ترجمهٔ شعاع‌الدین شفا. تهران : علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
روملو، حسن بیک. *احسن التواریخ*. تصحیح عبدالحسین نوابی. تهران: بابک، ۱۳۵۷.
رویمر، هانس. «دوره صفویان.» *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*. ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: جامی، ۱۳۸۰.
سانسون، *سفرنامه*. ترجمه محمد مهریار. اصفهان : انتشارات گل‌ها، ۱۳۷۷.
سبزواری، محمد باقر. *روضه الانوار عباسی*. به تصحیح چنگیز اردهایی. تهران: دفتر نشرمیراث مکتوب، ۱۳۷۷.
سیوری، راجر. *ایران عصر صفوی*. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران : نشر مرکز، ۱۳۷۸.
شاردن، ژان. *سیاحتنامه*. مترجم محمد عباسی. ج۸. تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶.
شاملو، ولی قلی بن داود قلی. *قصص‌الخاقانی*. تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری. ج۱. تهران: سازمان چاپ ومرکز انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
شیخ بهایی، بهاءالدین محمد بن حسین عاملی. *آثار و اشعار شیخ بهایی*. قم: صحفی، بی‌تا.
ـــــــ *دیوان اشعار*، مقدمه‌نویس سعید نفیسی. تهران: زرین و نگارستان کتاب، ۱۳۸۲.
ـــــــ *کشکول*. مصصح ومترجم ابوالقاسم آیت اللهی. تهران: توکا، ۱۳۵۷.
صفت گل، منصور. *ساختار نهاد واندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری*. تهران: رسا، ۱۳۸۹.
صفوی،طهماسب بن اسماعیل. *تذکره شاه طهماسب*. با مقدمه و فهرست اعلام. امرالله صفوی. تهران: شرق، ۱۳۶۲.
فیض کاشانی، ملا محسن. «رساله آینه شاهی.» *ده رساله للحکیم فیض کاشانی*. به کوشش رسول جعفریان. مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیر المومنین، ۱۳۷۱.

Archive of SID

www.SID.ir

ـــــــــــــ «رساله شرح صدر.» ده *رساله للحکیم فیض کاشانی*. به کوشش رسول جعفریان. مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین، ۱۳۷۱.
قزوینی، ابوالحسن. *فوائد الصفویه*. به کوشش مریم میر احمدی. تهران: مؤسسه مطالعات وتحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
قمی. قاضی احمد بن شرف الدین الحسن الحسینی. *خلاصه التواریخ*. تصحیح دکتر احسان اشراقی. ج ۱. تهران : انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
کمپفر، انگلبرت. *سفرنامه*. ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۰.
ملا جلال منجم. *تاریخ عباسی*. به کوشش سیف الله وحیدنیا. تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
ملا کمال منجم. *تاریخ ملاکمال*. به اهتمام ابراهیم دهکان. اراک، ۱۳۳۲.
میرزا محمد معصوم. *تاریخ سلاطین صفویه*. به سعی و اهتمام دکتر سید امیر حسین عابدی. تهران : انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
نصر، سید حسین. *فعالیت‌های فکری. فلسفه و کلام*. تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج (دوره صفوی). ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی، ۱۳۸۰.
نصرآبادی، میرزا محمد طاهر. *تذکره نصر آبادی*. با تصحیح و مقابله وحید دستگردی. تهران: فروغی، بی تا.
نفیسی، سعید. *احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی*. تهران: چاپخانه اقبال، ۱۳۱۶.
والهٔ اصفهانی. محمد یوسف. *خلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)*. تصحیح محمد رضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.

Archive of SID

www.SID.ir